



مرکز مدیریت حوزه علمیه خراسان

مدرسه علمیه عالی نواب

پایان نامه سطح سه

رشته تخصصی کلامی اسلامی

عنوان:

رابطه مقام عصمت با ولایت سیاسی امام

استاد راهنما:

دکتر علیرضا کهنسال (زید عزه)

استاد مشاور:

حجت الاسلام والمسلمین علیرضا یعقوبی (زید عزه)

تدوین و نگارش:

حسن رسولی

سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۴۰۰



تقدیم به:

پیشگاه سرور کائنات و فخر جهانیان پیامبر گرامی اسلام محمد مصطفی و نائب بر حقش امیر مومنان و بانوی دو عالم حضرت صدیقه کبری، و اولاد پاک و طاهر ایشان که واسطه‌ی خلق موجودات، و تنها راه رسیدن انسان به کمال، و همینطور تنها راهنما برای انسان‌های عالم می باشند، خاصه امام مهربانی‌ها و رئوف اهل بیت، آقا امام رضا علیه السلام که نعمت همجواری با این امام مزید نعمت است و به امید مظلومان عالم و منجی مستضعفان حضرت ولی عصر علیه السلام و سنگر داران علم و دانش دریای مکتب اهل بیت و پاسداران معارف دین که در دفاع از ارزش‌های دین و شریعت شب و روز در حال جهاد می باشند .

تشکر و قدردانی

ابتدا بر خود لازم می دانم که ضمن حمد و سپاس خداوند تبارک و تعالی ، از تمام عزیزانی که در جمع آوری این اثر ، حقیر را یاری کرده به ویژه از استاد عزیزم ،استاد گرانمایه و گرانقدر استاد راهنما:

دکتر علیرضا کهنسال (زید عزه)

که با علم و درایت و راهنمایی های دلسوزانه و از سر اخلاص خود در تنظیم این مجموعه حقیر را همراهی و راهنمایی نمودند و همانند یک پدر دلسوز دست فرزند خود را گرفتند و در گرد آوری این مجموعه نهایت لطف خود را در حق من انجام دادند و از صمیم قلب از ایشان تقدیر و تشکر می کنم؛

همچنین از زحمات استاد مشاور: حجت الاسلام والمسلمین علیرضا

یعقوبی (زید عزه)

که مشاوره پایان نامه حقیر را پذیرفتند تقدیر و تشکر می نمایم و برای همگی توفیق علم و عمل و حُسن عاقبت و رسیدن به سعادت را از خداوند منان عاجزانه خواستارم .

چکیده

در پژوهش کنونی با تکیه بر عصمت امام که رأی ویژه شیعه است، بیان می‌گردد که امام ادامه‌دهنده راه پیامبر است و ولایت او نیز مانند ولایت رسول خدا⁹ مطلق است. براساس شیوه منطقی، بر مقدمات دلیل اشکالاتی وارد شده که شامل اعتراض بر نصب امام از سوی خدا؛ عصمت ائمه؛ و حذف یا تقييد دامنه ولایت سیاسی امام به دستاویز خطایا یا خودداری امام از قیام و کسب قدرت سیاسی می‌باشد. حاصل پاسخ‌ها آن است که نصب امام و عصمت او به دلایل عقلی و نقلی ثابت است و خودداری برخی ائمه از قیام نیز بر بینه خطاناپذیر امام مبتنی است که می‌دانستند هدف اصلی از قیام چیست. خطاهای ظاهری ائمه نیز برخاسته از همان بینه است که یا به علم ویژه امام صورت گرفته، و یا انجام عمل خلاف آن مخالف شأن امام به‌عنوان یک نمونه کامل دیانت و اخلاق بوده است. نتیجه پژوهش آن است که باید از امام معصوم به نحو مطلق اطاعت کرد و قلمرو اطاعت از ایشان محدودیتی ندارد.

کلیدواژه‌ها: خلافت، امامت، اطاعت، ولایت سیاسی، حکومت

فهرست مطالب

بخش اول: مفاهیم و کلیات

فصل اول: کلیات	
تبیین موضوع	
پرسش اصلی	
سؤالات فرعی	
فرضیه‌ها	
پیشینه تحقیق	
ضرورت تحقیق	
نوآوری	
اهداف و کارکردهای تحقیق	
روش انجام تحقیق	
ساختار تحقیق	
فصل دوم: مفهوم‌شناسی	
مبحث اول: نظری بر سیر منطقی تحقیق	
مبحث دوم: مبادی تصویری مسأله	
گفتار اول: معنای لغوی و اصطلاحی «ولایت»	
گفتار دوم: ولایت در اصطلاح	
مبحث سوم: ولایت در اصطلاح قرآن	
مبحث چهارم: ولایت سیاسی	
گفتار اول: ولایت سیاسی در لغت	
گفتار دوم: ولایت سیاسی در اصطلاح	
مبحث پنجم: معنای لغوی و اصطلاحی امام	
گفتار اول: معنای لغوی امام	

گفتار دوم: معنای اصطلاحی امام در قرآن.....	
گفتار سوم: معنای اصطلاحی امام	
مبحث ششم: مقدمات و مقومات ولایت سیاسی نزد شیعه و اهل سنت	
گفتار اول: تعریف اصطلاحی امامت نزد علمای امامیه	
گفتار دوم: تعریف امامت نزد متکلمان اهل سنت	
گفتار سوم: نصب امام از منظر اهل سنت	
الف) دلایل انتخابی بودن نصب امام نزد اهل سنت (طرق نصب امام از منظر اهل سنت).....	
۱- از طریق نفی نص	
نقد	
۲- اجماع صحابه	
نقد	
مستند اجماع از منظر اهل سنت	
قیاس	
نقد	
۳- استخلاف	
نقد	
ب) شرایط امام نزد اهل سنت	
نقد	
ج) اطاعت از امام جائز نزد اهل سنت	
نقد	

بخش دوم: عصمت امام و دامنه آن

فصل اول: تمهید بحث	
مبحث اول: دلیل عقلی	
گفتار اول: ابلاغ دین و ضرورت اجرایی	
گفتار دوم: دلایل نقلی	

..... الف) آیه اولی الامر

..... استدلال به آیه

..... ب) اشکالات اهل سنت

..... اشکال نخست

..... پاسخ

..... اشکال دوم

..... پاسخ نقضی

..... پاسخ حلی

..... اشکال سوم

..... پاسخ

..... اشکال چهارم

..... پاسخ

..... ج) آیه ولایت

..... استدلال به آیه ولایت

..... د) اشکالات اهل تسنن بر آیه ولایت

..... اشکال نخست

..... پاسخ

..... اشکال دوم

..... پاسخ

..... پاسخ جدلی

..... اشکال سوم

..... پاسخ

..... اشکال چهارم

..... پاسخ

..... اشکال پنجم

.....	پاسخ
.....	اشکال ششم
.....	پاسخ
.....	اشکال هفتم
.....	پاسخ
.....	اشکال هشتم
.....	پاسخ
.....	اشکال نهم
.....	پاسخ
.....	اشکال دهم
.....	پاسخ
.....	اشکال یازدهم
.....	پاسخ
.....	اشکال دوازدهم
.....	پاسخ
.....	اشکال سیزدهم
.....	پاسخ
.....	فصل دوم: معارضات ولایت سیاسی امام معصوم از منظر روشنفکران
.....	مبحث اول: نظری بر دلایل مدرسی طباطبایی
.....	گفتار اول: استدلال مؤلف
.....	گفتار دوم: مواضع تشکیل حکومت برای امام صادق 8 از نظر مؤلف
.....	گفتار سوم: نقد روایات مورد استناد مؤلف
.....	۱- روایت کشی
.....	نقد استدلال
.....	۲- روایت ابن شهر آشوب

.....	نقد استدلال
.....	۳- روایت دعائم الاسلام
.....	نقد استدلال
.....	۴- روایت کافی
.....	نقد استدلال
.....	۵- روایت مناقب ابن شهر آشوب
.....	نقد استدلال
.....	۱- روایت برقی
.....	نقد استدلال
.....	2- روایت تفسیر عیاشی
.....	نقد استدلال
.....	۳- کافی
.....	نقد استدلال
.....	۴- روایت کشی
.....	نقد استدلال
.....	روایت دوم کشی
.....	نقد استدلال
.....	نقد استدلال
.....	مبحث دوم: نقد مجموع دلایل مؤلف
.....	مبحث سوم: نظری بر دلایل سروش
.....	گفتار اول: اشکال نخست
.....	پاسخ
.....	گفتار دوم: اشکال دوم
.....	پاسخ
.....	گفتار سوم: اشکال سوم

..... پاسخ

..... پاسخ نقضی

..... گفتار چهارم: اشکال چهارم

..... پاسخ

..... مبحث چهارم: اشکال دیکتاتوری ولایت سیاسی امام معصوم

..... پاسخ

..... گفتار اول: نقاط ضعف نظام استبدادی

..... گفتار دوم: نقاط ضعف نظام دموکراسی

بخش سوم: معارضات ولایت سیاسی ائمه

..... فصل اول: معارضات ولایت سیاسی ائمه

..... مبحث اول: شبهه عدم موفقیت امام علی 8 در امر حکومت

..... پاسخ

..... مبحث دوم: شبهه عدم پذیرش منصب ولایت توسط امام علی و ارجاع به غیر خود

..... پاسخ

..... مبحث سوم: شبهه سوم: تعارض سخن امام علی 8 با مبنای امامیه در امامت

..... پاسخ

..... مبحث چهارم: شبهه انعقاد امر امامت توسط مردم

..... پاسخ

..... مبحث پنجم: شبهه امام علی 8 و غفلت از خطر قاتل خود

..... پاسخ

..... مبحث ششم: شبهه امام علی 8 و عزل معاویه (عوامل مخالفت با امام علی 8)

..... پاسخ

..... گفتار اول: دلایل شتاب امام علی 8 در عزل صاحب منصبانی مانند معاویه

..... گفتار دوم: دلایل بر عدم مدارا کردن معاویه با امام در صورت تفویض فرمانداری شام به او

..... مبحث هفتم: شبهه ضعف امام علی 8 در امر حکومت داری

- پاسخ
- مبحث هشتم: شبهه امام علی 8 و آزادی سیاسی
- پاسخ
- مبحث نهم: شبهه عدم بیعت اجباری از مردم توسط امام علی 8 و ضعف سیاست او
- پاسخ
- مبحث دهم: شبهه اقوی بودن خلفای سابق و لاحق در امر حکومت از امام علی 8
- پاسخ
- مبحث یازدهم: شبهه امام علی 8 و آزادی اجتماعی و آزادی بیان و عقیده خوارج
- پاسخ
- مبحث دوازدهم: شبهه عدم اهانت به دشمن توسط امام علی 8
- پاسخ
- مبحث سیزدهم: شبهه نفی مشروعیت امامت الهی از زبان امام علی 8
- پاسخ
- مبحث چهاردهم: شبهه نهی امام علی 8 از مدحشان توسط یاران خود
- پاسخ
- مبحث پانزدهم: شبهه تعارض اعتراف امام به خطا و اطاعت مطلق از ایشان
- پاسخ
- مبحث شانزدهم: شبهه ضعف امام علی 8 در رضایت به حکمیت ابوموسی اشعری
- پاسخ
- مبحث هفدهم: شبهه مخالفت امام علی 8 با سنت خلفا
- پاسخ
- مبحث هجدهم: شبهه تعارض صلح امام حسن 8 و جنگ (امام حسین 8)
- پاسخ
- مبحث نوزدهم: شبهه تعارض پذیرش ولایت عهدی امام رضا 8 با مبنای امامیه در امر امامت
- پاسخ

.....مبحث بیستم: پاسخ کلی به معارضات ائمه

.....نتیجه گیری

.....منابع و مأخذ

بخش اوّل: مفاهیم و کلیات

فصل اول: کلیات

تبیین موضوع

بر اساس دیدگاه عقل و نقل، جامعه انسانی نمی‌تواند بدون رهبر و حاکم باشد. از سویی مدیریت اجتماع انسانی باید به دست عالم‌ترین و خبره‌ترین فرد قرار بگیرد و اصل تقدم فاضل بر مفضول، همچون تقدم عالم بر جاهل است که عقلانی است و با وجود معصوم، غیر او نمی‌تواند بر دیگران امیر و راهنما باشد. تنها شخصی که صلاحیت حاکمیت و ولایت سیاسی بر انسان‌ها را دارد، معصوم می‌باشد و از آنجا که بر اساس اعتقادات صحیح شیعیان، برای امام، مقامات و مناصب الهی از جمله عصمت وجود دارد، تنها کسی که شایستگی چنین مقامی پس از پیامبر را دارا می‌باشد، امام معصوم است.

این تحقیق اثبات خواهد نمود همان‌گونه که عصمت امام از مقامات الهی است، حاکمیت سیاسی او نیز یک منصب الهی و به جعل خداوند متعال می‌باشد و انسان‌ها در اصل تحقق این منصب، نقشی نداشته و تنها پذیرش و گردن نهادن به آن، وظیفه افراد جامعه می‌باشد.

از آنجا که ولایت بر دیگران، نوعی تصرف در شؤون آنان است، واضح است که بر اساس اصل اولی، فقط حاکمیت خداوند بر انسان‌ها جایز بوده و حاکمیت هیچ فرد دیگری بر دیگران پذیرفتنی نیست. اما این حاکمیت به اذن خداوند متعال، برای افرادی که دارای شؤون و مقاماتی می‌باشند، جایز است. در آموزه‌های دینی، سیر این حاکمیت و ولایت الهی، پس از خداوند، از آن پیامبران بوده که دارای ویژگی عصمت و مأموریت الهی می‌باشند. پس از پیامبر، این مقام از آن امام می‌باشد که دارای همین ویژگی‌ها می‌باشد.

بر این اساس، عصمت امام که مبتنی بر علم او به عالم ملکوت و باطن هستی می‌باشد، مستلزم ولایت سیاسی، تشریعی و حاکمیت بر اجتماع انسانی می‌باشد و با وجود امام معصوم، غیر او چنین حاکمیتی ندارد. دلیل لزوم عصمت امام، همان دلیل لزوم اصل امام است؛ زیرا همان‌گونه که وجود امام مقرب به بندگی و مبعود از معصیت است، عصمت امام نیز شرط چنین تقرب و تبعیدی است.

پیش‌پرسش اصلی

آیا ولایت سیاسی امام مبتنی بر عصمت است؟

سؤالات فرعی

- ۱- مراد از ولایت سیاسی امام در این مقام چیست؟
- ۲- عصمت چیست و عصمت امام به چه معناست؟
- ۳- آیا عصمت امام شامل عصمت در امور سیاسی نیز می‌شود؟
- ۴- معارضات نظریه ولایت سیاسی ائمه چیست؟
- ۵- انواع ولایت چیست؟ (مراد از ولایت تکوینی و تشریعی)

فرضیه‌ها

- ۱- لازمه ولایت سیاسی حاکم، عصمت او می‌باشد و این حکم اولیه بر اساس مبانی عقلی و نقلی می‌باشد. با وجود معصوم، غیر او بر انسان‌ها ولایت نداشته و ولایتشان غضبی می‌باشد.
- ۲- ولایت سیاسی به معنای حاکمیت بر جامعه و اداره آن و ریاست بر جامعه مسلمانان می‌باشد.
- ۳- عصمت به معنای عدم ارتکاب معاصی و گناهان به صورت عمدی و نیفتادن در آن به صورت سهوی می‌باشد.
- امام معصوم کسی است که در انجام و بیان تعالیم شرعی و تفسیر و تبیین وحی و ارشاد انسان‌ها به سوی رستگاری، دچار گناه، اشتباه و لغزش نشود. همچنین در رهبری جامعه به سوی مصالح مسلمانان و امت اسلامی و نیز امور شخصی و فردی دچار خطا و اشتباه نشود.
- ۴- با توجه به جایگاه امام که همان جایگاه نبی است و وظیفه هدایت و سعادت انسان‌ها در همه عرصه‌های زندگی مادی و معنوی را دارد، عصمت امام در امور اجتماعی و سیاسی اثبات می‌گردد.
- ۵- معارضات موهوم عدم عصمت امام در امور اجتماعی و سیاسی و یا تعارض با اصل آزادی انسان‌ها، با موشکافی و یا حمل بر محکومات عقلی، روایی قابل پاسخ است.
- ۶- در یک تقسیم، ولایت بر دو قسم تکوینی و تشریعی می‌باشد: ولایت تکوینی به معنای احاطه ولی بر حقیقت هستی، ممکنات و ذات آنهاست که از قسم ارتباط علی و معلولی می‌باشد. ولایت تشریعی به معنای احاطه تشریعی و در حوزه شریعت می‌باشد که در دامنه وحی و تفسیر و تبیین و اجرای دستورات الهی می‌باشد (ولایت تکوینی برخلاف تشریعی که در حوزه انسان و موجودات مختار می‌باشد، اعم بوده و تمام ماسوی الله را شامل می‌شود).

پیشینه تحقیق

با تتبعی که در این زمینه انجام شد، مقاله یا پایان‌نامه‌ای با این عنوان یافت نشد، اما در کتب کلامی امامیه، بحث عصمت و نقش آن در ولایت سیاسی امام مورد غفلت نبوده و در قسمت مباحث امامت، به این موضوع پرداخته شده است. از جمله کتاب‌هایی که به مباحث عصمت، لزوم عصمت امام، ولایت امام و ... پرداخته‌اند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الفین علامه حلی، کفایه الموحدين جلد سه طبرسی، نهج الحق و کشف الصدق علامه حلی، دلائل الصدق مرحوم مظفر، خواجه نصیر در تجرید الاعتقاد، علامه تهرانی در امام شناسی و اکثر متکلمان شیعی در کتب کلامی خود به مباحث عصمت، لزوم عصمت امام، ولایت امام و ... پرداخته‌اند.

از جمله کتب اهل سنت در زمینه ولایت سیاسی: الامامه و السیاسة ابن قتیبہ دینوری، الاحکام السلطانیة قاضی ماوردی و ...

از جمله اختلافات تأثیرگذار در یک نظام، اختلاف در نظام رهبری و خط مشی سیاسی در جهت اداره امور کشور می‌باشد و مهم‌ترین علت برای عدم تجزیه و چندگانه شدن یک کشور و امت، وجود رهبری مقتدر و باتدبیر می‌باشد که مصداق این رهبر، تنها امام معصوم است.

ضرورت تحقیق

یکی از اختلاف‌ها و تفرقه‌هایی که بسیار مضر و خطرناک‌تر از همه آراء در یک جامعه می‌باشد، اختلاف در نظام رهبری و خط مشی سیاسی در جهت اداره امور کشور است. به همین علت هر نظامی باید یک شکل بسیار نیرومندی داشته باشد تا به گروه‌های مختلف تجزیه نشود. و مهم‌ترین دلیل بر عدم تجزیه، وجود امامی معصوم در رأس امور می‌باشد تا علاوه بر حفظ نظام اجتماع، حافظ شریعت نیز باشد. بحث مرجعیت سیاسی لازمه عصمت همه جانبه ائمه (ع) است و بررسی آن مانع اتهاماتی می‌شود که برخی از مخالفان بر عملکردهای امامان ما داشته اند.

نوآوری

- ۱- نگاه ابتکاری به ملازمه بحث عصمت با ولایت سیاسی و حاکمیت حاکم به صورت یک پایان‌نامه.
- ۲- جمع نظرات مختلف و نقد و بررسی دلایل مخالفان و موافقان.
- ۳- در این تحقیق دو عنوان مختلف به لحاظ آثارشان واکاوی می‌شوند و از طریق ضرورت عصمت و حاکمیت سیاسی و همچنین ضرورت نقش عصمت در ولایت سیاسی، می‌توان آگاهی‌های تازه‌ای به دست آورد.

اهداف و کارکردهای تحقیق

- اثبات تلازم حاکمیت سیاسی امام به دلیل عصمت او؛
- اثبات لزوم اولیه عصمت حاکم مطلق که امام است؛
- عدم امکان حاکمیت غیر معصوم با وجود معصوم؛
- اثبات لزوم اطاعت‌پذیری از معصوم در هر شرایطی؛
- اقناع مخاطبان به ویژه اقشار تحصیل کرده و دانشجویان و پذیرش جایگاه ائمه؛
- ایجاد سؤال و لزوم تحقیق درباره غصبی بودن خلافت خلفا و حکما در عصر ائمه؛
- مراجعه به سیره و دستورات ائمه در پی پذیرش لزوم اطاعت‌پذیری مطلق از آنان.

روش انجام تحقیق

انجام این تحقیق در مقام گردآوری اطلاعات، به صورت کتابخانه‌ای و در مقام نگارش با روش توصیفی، تحلیلی و مقایسه‌ای می‌باشد.

ساختار تحقیق

بخش اول: مقومات ولایت سیاسی نزد شیعه و اهل سنت، اعم از تعریف ولایت نزد فریقین، طرق نصب امام نزد فریقین و ...

بخش دوم: اثبات ولایت سیاسی امام معصوم نزد شیعه از طریق قرآن.

بخش سوم: معارضات ولایت سیاسی امام معصوم.

مراتب ولایت و حاکمیت و اثبات ولایت سیاسی امام معصوم.

دامنه ولایت و حاکمیت.

تزام یا عدم التزام ولایت و حاکمیت امام با آزادی مدنی مردم.

ولایت سیاسی و دیکتاتوری.

فصل دوم: مفهوم‌شناسی

مبحث اول: نظری بر سیر منطقی تحقیق

موضوع این پژوهش، «رابطه مقام عصمت با ولایت سیاسی امام» است. روشی که در این تحقیق انتخاب شده، این است که ابتدا ادعای محقق بر ولایت سیاسی امام به شکل قیاس مطرح شده و اشکالات و پاسخ‌های آن قیاس ذکر می‌گردد. آن‌گاه در متن تحقیق، همین مباحث به تفصیل بیان می‌شود. این روش از آن جهت سودمند است که خواننده از آغاز تا انجام، روند تحقیق را درک کرده و ارتباط فصول را درمی‌یابد. بر این اساس، قیاسی که باید اثبات شود، چنین است:

امام در مذهب شیعه، منصوب از سوی خدا، ادامه‌دهنده شئون پیامبر و معصوم است. هرکس منصوب از سوی خدا، ادامه‌دهنده شئون پیامبر و معصوم است، ولایت سیاسی همه‌جانبه دارد. پس امام در مذهب شیعه، ولایت سیاسی همه‌جانبه دارد.

اگر هر دو مقدمه قیاس اثبات گردد، مطلوب ما نیز ثابت می‌شود، اما مخالفان ولایت سیاسی امام اشکالاتی بر صغری گرفته‌اند. با نظر به اینکه حد وسط قیاس سه دعوی را مطرح کرده، بر هر یک از آن دعاوی اشکالاتی وارد شده است.

اهل سنت منصوب بودن امام از سوی خدا را انکار کرده‌اند و به گمان آنان، امام را مردم منصوب می‌کنند. در این دعوی نیز هر دو طرف باید هم بر اثبات مدعای خود دلیل بیاورند، و هم بر ابطال مدعای مخالف، و این قاعده در همه مباحث جاری است. چون این مباحث در امام‌شناسی و اثبات منصوص بودن امام به تفصیل بیان شده و تحقیق کنونی نیز موضوع دیگری دارد، آنها را به اجمال بیان می‌کنیم. در دلایل نقلی نیز از آیاتی استفاده می‌شود که به‌طور مستقیم، ولایت را اثبات می‌کند و چون ولایت مطلق و عصمت و منصوص بودن لوازم هم هستند، آیاتی که این گونه باشند، برای مقصود ما مناسب‌ترند.

در صفت دوم حد وسط نیز، اهل سنت امام را ادامه‌دهنده شوون پیامبر نمی‌دانند، بلکه او را مجتهدی می‌دانند که بر اساس اجتهاد خود، اداره حکومت اسلامی را در اختیار دارد. آنان امام را مجتهد می‌دانند و برای او شرط عصمت قائل نیستند و نصب او را نه به فرمان الهی، که برای حفظ امنیت و سد ثغور می‌دانند. این عوامل (معصوم نبودن، از سوی خدا منصوب نبودن و مجتهد بودن) سبب می‌شود که دامنه ولایت سیاسی امام محدود گردد. البته نکته مهم این است که میان نظریه کلامی امامت اهل سنت و رفتار عملی آنها نسبت به خلفا تفاوت فاحشی است. در نظریه کلامی، اهل سنت بحث امامت را متعلق به فروع دانسته، آن را به افعال مکلفان ملحق می‌کنند و بیان می‌دارند که بحث باید در فقه که متعلق به افعال مکلفان است، وارد شود، اما در کلام آمده است.

اعتماد به این شروط و محدود بودن دامنه ولایت سیاسی امام نزد اهل سنت تنها در مقام نظریه کلامی است، و گرنه در مقام عمل، اهل سنت به گونه‌ای خطاهای خلفا را پوشش می‌دهند که گویا معصوم هستند و هنگامی که خطای فاحشی از آنان سر می‌زند، با جمله «مجتهد بود و خطا کرد»، آنان را تبرئه می‌کنند. گفته بودند بحث امامت متعلق به فروع است، اما کسی که خلیفه آنان را نپذیرفته، کشته شده است. به تعبیر دیگر، حکم مرتد را بر او جاری کرده‌اند! در حالی که اختلاف در فروع سبب تکفیر و قتل نیست؛ همان‌گونه که اختلاف مجتهدان چنین است.

این مباحث نیز به شکل کامل در کتب کلامی شیعه آمده است و در اینجا به ذکر مختصری از آنها بسنده می‌شود.

برخی از نواندیشان شیعی نیز امام را دارای شأن سیاسی نمی‌دانند. در ابتدا به نظر می‌رسد که آنان خود بر دو دسته هستند. برخی برای پیامبر نیز شأن سیاسی قائل نیستند و برخی تنها برای امام. اما در واقع با دقت نظر آشکار می‌گردد که آنان برای پیامبر و امام به چنین ولایتی باور ندارند. اساس اشکالات آنان این است که ائمه خود از ورود در سیاست و مظهر اعلای آن که تشکیل حکومت است، خودداری می‌کرده‌اند. مفصل‌ترین تحقیق برای اثبات و اشاعه این ادعای کذب، کتاب «مکتب در فرایند تکامل» است. چون این اشکال بسیار مهم است و پاسخ به آن برای موضوع ما اهمیت فراوان دارد، با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت و بیان خواهد شد که شواهد مدرسی از روایات تا چه اندازه همراه با تحریف و دور از واقعیت است.

گاهی در اعتراض به شأن سیاسی امام، این مطلب مطرح شده که مراد از خاتمیت پیامبر، خاتمیت حقوقی ایشان بوده و بعد از پیامبر، هیچ کس نمی‌تواند بدون دلیل در جان و مال مردم تصرف کند (و البته لابد پیامبر بدون دلیل چنین کاری می‌کردند!). این سخن از دعاوی عبدالکریم سروش است که باوجود سستی آن، ناگزیریم در حد ضرورت به آن پردازیم.

صورت دیگر اشکال، مشورت امام با دیگران است که مستلزم نداشتن ولایت سیاسی بدون شرط می‌باشد؛ یا اینکه امام به انتخاب خود از سوی مردم، بر معاویه استدلال کرده؛ یا کسی را به زور به بیعت وادار نکرده یا در مقام قضا، به شواهد عمل کرده است. این مباحث نیز به‌طور اجمال این پاسخ را دارد که امام بر مسند ولایت

سیاسی معمولاً از طریق ظواهر عمل می‌کند، اما هرگاه بخواهد و مصلحت باشد، از طریق ولایت خود بدون دلیل آشکار نیز اقدام می‌کند و مردم باید بپذیرند.

در عصمت امام نیز اهل سنت اساساً مخالف‌اند و عصمت را شرط امامت نمی‌دانند. برخی از شیعه نیز (مانند همان به اصطلاح نواندیشان دینی) اگرچه ظاهراً عصمت را می‌پذیرند، اما دامنه آن را محدود می‌کنند، به گونه‌ای که شامل ولایت سیاسی نباشد.

دسته دیگری از اشکالات این است که ائمه خطاهایی داشته‌اند و این خطاها، به‌ویژه در امیرالمؤمنین A که حکومت نیز داشته‌اند، آشکارتر بوده است. مانند نکشتن عمرو عاص در صفین، دستگیر نکردن طلحه و زبیر، یا عدم سرکوبی خوارج در ابتدای فتنه ایشان.

پاسخ به صورت کلی این است که امام مأمور الهی است و ممکن است کارهای او با فهم ظاهری ما سازگار نباشد و برخی از اعمال او نیز برای حفظ آزادی مردم بوده که حکومت‌های بعدی به بهانه پیروی از ایشان، آزادی مردم را از میان ببرند.

توجه به یک نکته ضروری است؛ این پژوهش، در باب ضرورت ولایت امام معصوم در فرض دسترسی به ایشان انجام شده است و در مقام نفی یا اثبات تکلیف شیعه در زمان غیبت امام نیست. البته هر مسلمان محقق باید ولایت امام را در زمان زندگی و مرگ ایشان، به عنوان یکی از حقوق امام به رسمیت بشناسد اما چگونگی تبعیت از ولایت امام در غیبت ایشان؛ بحثی مجزا است که از موضوع کنونی بیرون است.

مبحث دوم: مبادی تصویری مسأله

گفتار اول: معنای لغوی و اصطلاحی «ولایت»

کلمه «ولایت» از لحاظ ادبی مصدر می‌باشد و در کتب لغت دارای معانی متعددی می‌باشد. از جمله سلطان، سلطنت، صاحب اختیار، مالکیت در تصرف و مالکیت در تدبیر، محبت و دوستی و ... که می‌توان با مراجعه به کتب لغت، به آن معانی دست پیدا کرد.^۱

همچنین در بعضی دیگر از معاجم لغوی این گونه معنا شده که قرار گرفتن چیزی در کنار دیگری است؛ به طوری که فاصله‌ای میان آن دو چیز نباشد. واژه «ولایت» هم در امور معنوی و هم در امور مادی کاربرد دارد.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرّم، *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۲۸۱. جزری، ابن اثیر، *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، ج ۵، ص ۲۲۹؛ راغب اصفهانی، حسین، *المفردات فی غریب القرآن*، ص ۵۳۳؛ ابن فارس، احمد، *معجم المقاییس اللغه*، ص ۱۱۰۴؛ ازهری، محمد، *تهذیب اللغه*، ج ۱۵ ص ۲۳۲؛ شرتوتی لبنانی، سعید الخوری، *اقرب الموارد*، ج ۲، ص ۱۴۸؛ مغنیه، محمد جواد، *الجوامع و الفواروق* ص ۱۲۶.

پس ولایت در جایی معنا پیدا می کند که میان آن دو شیء نوعی ارتباط برقرار باشد و چیز دیگری میان آن دو فاصله نشده باشد.^۱

«ولایت» به فتح «واو»، به معنای نصرت و یاری کردن و به کسر «واو»، به معنای سرپرستی و عهده دار شدن امری می باشد. نیز گفته شده که هر دو به یک معنا و آن هم بر عهده گرفتن کاری و سرپرستی آن کار می باشد. والی را نیز ولی می گویند؛ زیرا او قدرت بر تصرف دارد. واژه «ولایت» را برای قرب از جهات مختلف استعاره می آورند؛ همانند قرب در دین و قرب مکانی و قرب نسبی و قرب در صداقت و نصرت و اعتقاد.^۲

عده ای از علما می گویند واژه «ولایت» به نحو مشترک معنوی می باشد؛ زیرا قدر مسلم آن همان قیام بر امری می باشد و قیام بر امر، یعنی والی سلطان بر مولی علیه می باشد؛ به این معنا که اولویت تصرف بر او دارد.^۳

به نظر می رسد این واژه در بین این معانی به نحو مشترک معنوی باشد؛ زیرا دارای یک نوع قدر جامع می باشد و مشترک معنوی به این معناست که فقط دارای یک معنا و یک وضع و تعدد در ناحیه استعمال باشد، نه در ناحیه وضع. بنابراین قدر جامع معانی که برای ولایت ذکر شده، همان اولویت در تصرف می باشد؛ چون اولویت در تصرف نیز منوط به یک قرب خاصی میان مولی و مولی علیه می باشد و همین قرب میان این دو، منجر به اولویت تصرف در شؤونات مولی علیهم می باشد. اینکه می گویند خداوند ولایت دارد، یعنی اولویت در تصرف دارد و اگر می گویند پدر نسبت به فرزند ولایت دارد، یعنی اختیارات صغیر به دست پدر او می باشد و پدر می تواند در شؤونات او تصرف کند.

گفتار دوم: ولایت در اصطلاح

از لحاظ لغوی گفتیم ولایت در مورد دو شیء به کار می رود که میان آن دو نوعی ارتباط باشد و به لحاظ اصطلاحی اقسامی دارد.

۱- ولایت تکوینی: یعنی ولایت بر وجود مولی علیه. ویژگی این ولایت این است که «لا یتخلف ولا یختلف» است و ویژگی دوم آن این است که رابطه میان ولی و مولی علیه، از نوع رابطه علی و معلولی است و در این نوع ولایت، وجود تمام ممکنات عین ربط به خلیفه خدا در روی زمین، و وجود خلیفه خدا نیز عین ربط به خدا می شود و این همان ولایت تکوینی است که علت - چه در مرحله حدوث و چه در مرحله بقا - در مرتبه معلول حضور دارد و اگر بخواهد نسبت به معلول کوتاهی کند، معلول فنا می شود.

۱. جوادی آملی، عبدالله، شمیم ولایت ص ۹۹؛ راغب اصفهانی، حسین، *المفردات فی تخریب القرآن* ص ۴۱۳.

۲. راغب اصفهانی، حسین، *مفردات الفاظ قرآن*، ص ۸۸۶؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، ج ۱۵ ص ۴۰۷.

۳. مظفر، محمد حسن، *دلائل الصدق*، ج ۴، ص ۳۰۱.

۲- ولایت در تشریع: ولایت تشریعی یعنی ولایتی که در محدوده تشریع و تابع قوانین الهی می‌باشد؛

یعنی همان ولایت شرعی که مفسر ولایت بر تشریع است و دارای دو نوع است:

الف- تفسیر و تبیین احکام الهی توسط تعلیماتی که از جانب پیامبر آموخته‌اند و به وسیله این تعلیمات است که امامان معصوم مترجمان وحی خدا و قرآن ناطق هستند.

ب- اختیاراتی که به ایشان واگذار شده است، مانند منصب قضا، که باید بر اساس ظواهر عمل کنند؛ همچنان که پیامبر بر اساس ظواهر عمل می‌کرد، و یا اختیارات حکومتی که امام به وسیله جعل حاکمیت از جانب خدا، حق امامت بر امت را دارد که این ولایت سیاسی و امامت او بر دو بخش از جامعه است:

نخست: ولایت بر محجوران، مانند ولایت بر صغار و مجنون و میت و سفها که این نوع ولایت بر اساس امور حسبیه و قسمی از امور حکومتی می‌باشد. بنابراین ولایت امور حسبیه قسیم امور حکومتی نیست، بلکه قسم امور حکومتی است.

دوم: ولایت بر خردمندان جامعه برای بر عهده گرفتن امور مربوط به آنان. این ولایت شبیه ولایتی است که خدا و رسول دارند.

پس ولایت در تشریع برای امامان این گونه است که بر اساس ولایتی که خداوند به ایشان داده، می‌توانند مرجعیت دینی و سیاسی انسان‌ها را در امور اجتماعی و فردی داشته باشند و تمامی شؤوناتی را که به مقتضای ولایت در تشریع برای پیامبر وجود داشت، به تبع برای امام نیز باید باشد؛ چون امامت امتداد نبوت است و تنها شأنی را که امام نمی‌تواند آن را داشته باشد، شأن وحی تشریعی است؛ زیرا این شأن جداکننده میان امامت و نبوت است. همان گونه که پیامبر ولایت بر امور فردی و امور اجتماعی داشت، امام جامعه نیز باید از ولایت بر امور فردی و اجتماعی برخوردار باشد.^۱

به عبارت دیگر، ولایت خداوند در عالم یا به نحو حقیقی است، چون بر اساس ربوبیت تکوینی‌اش هستی موجودات ممکن را دربر می‌گیرد، و یا به نحو اعتباری و به تبع موجودات حقیقی، به این معنا که ولایت تشریعی خدا موضوعش فقط برای ذوی‌العقول از افراد که شامل جعل شریعت و حاکمیت در عالم، بر انسان‌ها به دلیل ربوبیت تشریعی، در عالم می‌باشد. در این صورت ولایت الهی نیز دو گونه می‌شود، چون متعلق ولایت خداوند یا موجودات حقیقی‌اند که از آن تعبیر به ولایت تکوینی می‌شود، و یا شؤونات فردی و اجتماعی انسان هستند که اختیار در آن دخیل می‌باشد؛ که از آن تعبیر به ولایت تشریعی می‌شود.

ولایت تکوینی خداوند به صورت عام و خاص و اخص می‌باشد و تمامی موجودات را دربر می‌گیرد.

۱- ولایت عام: همان طور که ربوبیت خدا که یکی از اقسام توحید افعالی است، به صورت عام می‌باشد،

یعنی خداوند بر اساس توحید افعالی خود تدبیر وجودی تمام ممکنات را بر عهده دارد، به تبع، ولایت خداوند

۱. جوادی آملی، عبدالله، *ادب فناء مقربان*، ج ۳، ص ۱۸.

نیز به صورت عام است؛ زیرا ولایت او متفرع بر قهاریت و مالکیت مطلقه او می باشد. به عبارت واضح تر، نتیجه توحید افعالی و ربوبیت تکوینی، ولایت عام الهی می باشد.

اما ولایت عام تشریعی فقط مخصوص انسان ها می باشد و وجه عام بودنش این است که شامل مؤمن و غیر مؤمن می باشد؛ چون موضوع تشریع، تکلیف است و موضوع تکلیف نیز انسان مختار است و به همین دلیل، فقط شامل انسان ها می باشد.

۲- ولایت خاص: ولایتی است که خداوند نسبت به مؤمنان دارد؛ زیرا مؤمنان به خداوند یقین دارند و منشأ این یقین نیز علم است. مؤمنان نیز دارای مراتب می باشند، زیرا عده ای از مؤمنان در حد علم الیقین هستند و عده ای در حد عین الیقین و عده ای به مرتبه حق الیقین رسیده اند که بالاترین مرتبه و درجه علم می باشد. در مقابل این نوع ولایت، ولایت طاغوت است که شیطان ولی کافران می باشد و آنان را از نور به ظلمت می کشاند.^۱

۳- ولایت اخص: ولایتی که خداوند نسبت به بعضی از اولیای خود، از جمله انبیا و امامان دارد. البته آنان چون بالاترین مرتبه علم را دارا هستند، ولایت خاصه الهی شامل حال آنان می باشد.^۲ با نگاهی به هر یک از اقسام ولایت تکوینی، واضح است که ولایت به معنای اخص آن درباره غیر خداوند اعم از انبیا و ائمه قابل تطبیق نیست، لکن ولایت عام و خاص در محدوده خود در نظام طولی هستی قابل تسری به انبیا و ائمه می باشد.

مبحث سوم: ولایت در اصطلاح قرآن

کلمه «وَلِی» (به سکون عین الفعل) بر وزن «فَعَلَ» از لحاظ ساختار ادبی، مصدر است و به همراه مشتقاتش، حدود ۲۳۳ بار در قرآن کریم به کار برده شده، اما کلمه «ولایت» فقط دوبار در قرآن ذکر شده است؛ «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا»^۳ و ولایت در این آیه شریفه به معنای سلطنت مطلقه خداوند است؛ زیرا بر اساس قهاریت و قدرت مطلقه خداوند و همچنین بر اساس اضافه اشراقی که وجود خداوند نسبت به وجود ممکنات دارد، ولایت خداوند در آخرت ظهور می کند و حق بر مردم نمایان می گردد. عده ای از مفسران بزرگ معاصر ذیل این آیه می گویند ولایت یک نحو قدرت و نزدیکی است که نتیجه آن، حق تصرف و مالکیت در تدبیر موجودات است.^۴

۱. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظُّلُمَاتُ يَخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

۲. جوادی آملی، عبدالله، **شمیم ولایت**، ص ۱۹۰.

۳. کهف/۴۴.

۴. طباطبایی، سید محمدحسین، **المیزان**، ج ۱۳، ص ۴۴۱.

گاهی نیز در بعضی از آیات واژه «ولایت» به معنای نصرت و یاری کردن آمده است، چون چیزی که آیه مورد نظر نفی کرده، ولایت و نصرت را میان مؤمنان مهاجر و انصار و مؤمنانی که مهاجرت نکرده‌اند، نفی کرده است.^۱

مبحث چهارم: ولایت سیاسی

گفتار اول: ولایت سیاسی در لغت

«سیاسی» اسم منسوب و مصدر آن کلمه «سیاست» می‌باشد که از لحاظ ادبی، مصدر «سوس» و از لحاظ لغوی، به معنای قیام به چیزی می‌باشد؛ به گونه‌ای که هر چه موجب مصلحت و موجب صلاحیت اوست، برای او فراهم کند. به شخصی که دارای چهارپایانی است، «سائس» می‌گویند، به دلیل اینکه او نسبت به چهارپایان خود رسیدگی می‌کند. همچنین در بعضی از کتب لغت به معنای کسی که دیگری را تدبیر کرد و به مصالح او اقدام کرد، آمده است.^۲ همچنین شخصی که والی مملکت است، از جمله معانی «سائس» است، چون به افراد زیردست خود رسیدگی می‌نماید.^۳

به نظر می‌رسد معنای اصلی سیاست همان تدبیر و اندیشیدن در مصالح و مفاسد شیء می‌باشد.

گفتار دوم: ولایت سیاسی در اصطلاح

ولایت سیاسی، یعنی ولایتی که منسوب به سیاست می‌باشد. یا ولایتی که موصوف به وصف سیاسی باشد. با این وصف، ولایت دینی، ولایت شرعی، ولایت بر تشریع و ولایت تکوینی خارج می‌شود. سیاست نیز در اصطلاح دارای معنای عامی است که شامل تدبیر کارهای شخصی و همچنین تدبیر منزل و جامعه می‌شود. مراد ما از ولایت سیاسی امام این است که همان‌طور که امام معصوم در نهایت کمال حکمت نظری است، در نهایت کمال حکمت عملی نیز می‌باشد، چون یکی از زیرشاخه‌های اصلی حکمت عملی، مربوط به امور جامعه بشری می‌باشد، یعنی اداره امور جامعه بشری از شؤونات امام معصوم است و چون وجود همه ممکنات عین ربط به وجود امام معصوم می‌باشد و در این صورت امام نقش علیت را برای وجود ممکنات دارند، و از آنجا که علت باید در رتبه معلول وجود داشته باشد، پس باید علاوه بر شأن تکوین ممکنات، امام ولایت سیاسی بر شأن ظاهری آنان نیز داشته باشد؛ یعنی باید ولایت سیاسی و تدبیر در جامعه انسانی را داشته باشد تا مردم به غایت نهایی خود، که همان سعادت ابدی است، برسند.

۱. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا» (انفال/۷۲).

۲. جوادی آملی، عبدالله، *ادب فناء مقربان*، ج ۴، ص ۹۹؛ فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، ج ۷، ص ۳۳۷؛ طریحی، فخر الدین، *مجمع البحرین*، ج ۴، ص ۷۸؛ مهیار، رضا، *فرهنگ ابجدی عربی*، ص ۵۰۶؛ ابن اثیر جزیری، عز الدین، *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*، ج ۱، ص ۴۸.

۳. ابن منظور، محدثین مکرم، *لسان العرب*، ج ۶، ص ۱۰۹؛ قیومی، احمد، *مصباح المنیر*، ص ۲۹۵.

از نظر شیعه هم منصب امامت و هم فرد امام و ویژگی‌های امام باید الهی باشند و در این صورت غایات دنیوی و اخروی بر آن مترتب می‌شود. پس منشأ سیاست امام معصوم اذن الهی است و به نحو مردمی و یا استبدادی نمی‌باشد.^۱ ولایت سیاسی امام معصوم به معنای مدیریت و تدبیر جامعه با رویکرد سعادت معنوی انسان از طریق ولایت الهی است و هدف از این ولایت، اقامه دین، به اجرا درآوردن قوانین اسلامی بر اساس قانونی معتدل و سامان دادن به امور مردم می‌باشد.^۲

این تعریف، تعریف جامعی است؛ زیرا اولاً منشأ این سیاست نه مردم و نه طبع بشری، بلکه اذن خداوند است. ثانیاً غایت آن مادی نیست، بلکه علاوه بر ابعاد مادی، اشاره به بعد معنوی انسان نیز دارد و رکن سوم آن مدیریت جامعه است.

مبحث پنجم: معنای لغوی و اصطلاحی امام

گفتار اول: معنای لغوی امام

در بعضی از کتب لغت، امام به معنای سرپرست و قیم و مصلح شیء آمده است. اینکه می‌گویند قرآن امام مسلمین است، یعنی مصالح و موجبات سعادت مسلمانان در قرآن بیان شده و قرآن مصلح آنان می‌باشد.^۳ در بعضی دیگر از کتب لغت، امام به معنای مختلفی از جمله پیشوا، کتاب آسمانی و پیغمبر و ریسمانی که برای بنایی از آن استفاده می‌کنند، همچنین هر مطلبی که دانش آموز آن را یاد می‌گیرد، اطلاق می‌شود.^۴ برخی از اهل لغت نیز امام را این گونه تعریف کرده‌اند که امام کسی است که در مقام گفتار و فعل به عنوان پیشوا و مقتدا محسوب می‌شود و می‌تواند بر حق و یا بر باطل باشد؛ مثل «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»^۵ و مصداق امام، یا کتاب آسمانی و یا غیر آن می‌تواند باشد.^۶

۱. مقیمی، غلامحسین، *اندیشه سیاسی امام خمینی*، ص ۱۶۰؛ میلانی، سید علی، *جواهر الکلام فی معرفة الامام*، ج ۲، ص ۹۹.

۲. بحرانی، ابن میثم، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۵۰۹؛ فارابی، محمدبن محمد، *السیاسة المدنية*، ص ۸۸؛ فارابی، محمدبن محمد، *فصول منتزعه*، ص ۶۵-۶۷، *الإلهیات من کتاب الشفاء* (تحقیق حسن زاده آملی)، ص ۵۰۳-۵۰۸، مجموعه مصنفات شیخ اشراق ج ۲، ص ۱۲، تعلیقه ملاصدرا، شارح قطب الدین رازی، ج ۱، ص ۳۸؛ شیرازی، صدر الدین، *مبدء و معاد*، ۴۹۲-۴۹۴، مفید، محمدبن نعمان، *اوائیل المقالات*، ص ۴۲-۵۴، ربانی گلپایگانی، *خلافت و امامت در کلام اسلامی*، ص ۲۶.

۳. ابن منظور، محمدبن مکرم، *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۲۵.

۴. قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، ج ۱، ص ۲۱؛ خلیل ابن احمد، فراهیدی، *کتاب العین*، ج ۸، ص ۴۲۹؛ مجموعه مولفان، *المعجم الوسیط*، ج ۲، ص ۲۷ و معلوف، لوئیس، *المنجد فی اللغة و الاعلام*، ص ۱۷.

۵. اسراء/ ۷۱.

۶. راغب اصفهانی حسین، *مفردات الفاظ قرآن*، راغب اصفهانی، ص ۸۷.

برخی دیگر از محققان شیعه به بیان دقیق تری از واژه امام اشاره کرده و می گویند امام از لحاظ ادبی مصدر می باشد و لفظ امام را بر شخصی اطلاق می کنند که اولاً آن شخص مصداق تمام این معنا باشد، ثانیاً مورد قصد واقع شود، مثلاً امام بر حق و امام باطل؛ در اولی مصداق حق قصد شده و در دومی مصداق باطل اخذ شده است. پس مضافاً الیه امام با توجه به قصد متکلم تفاوت می کند، مثلاً گاهی متکلم امام جماعت و یا امام بر حق را قصد می کند.^۱

با توجه به معانی ذکر شده برای امام، به نظر نگارنده لفظ امام مشترک معنوی است؛ زیرا در تمام موارد قدر جامع مقتدا بودن است و مصادیق فقط از جهت استعمال متعدد هستند. پس در اصل وضع معنا که مقتدا بودن است، با همدیگر اشتراک دارند و در موارد استعمال با هم مختلف هستند؛ گاه به معنای راه و گاه به معنای کتاب و انسان و ... در همه این معانی مقتدا بودن قدر جامع می باشد.

گفتار دوم: معنای اصطلاحی امام در قرآن

واژه امام در قرآن کریم در مصادیق مختلف به کار رفته است؛ هم به انسان این لفظ اطلاق شده و هم بر غیر انسان؛ هم امام باطل ذکر شده و هم امام بر حق. اکنون به چند مورد اشاره می شود.

۱- امام باطل: با پیشوایان کفر و باطل بجنگید.^۲

۲- امام بر حق: و ما آنان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم تا به فرمان ما هدایت کنند.^۳

۳- راه آشکار: آثار دو شهر نابود شده، قوم لوط و شعیب بر سر جاده‌ای آشکار قرار دارد.^۴

۴- کتاب آسمانی: و قبل از قرآن کتاب موسی برای مؤمنان پیشوا و رحمت بود.^۵

گفتار سوم: معنای اصطلاحی امام

مهم ترین اختلاف میان شیعه و اهل سنت مربوط به امامت است. مسأله امامت نزد شیعه انتصابی است، برخلاف اهل تسنن که امامت را انتخابی می دانند. مهم ترین تولید علمی که بر این دو نظریه متوقف است، این می باشد که بر اساس کلام شیعه، امامت جزء مقامات الهی است و رهبری سیاسی دینی امام جزء شؤونات الهی می باشد. بنا بر این تفسیر، حداقل امامت، مبحث ولایت سیاسی و حاکمیت بر امت می باشد. اما بنا بر نظر اهل تسنن، امامت یک مسأله فقهی و جزء فروعات دین است؛ زیرا آنان امامت را واجب علی الناس می دانند. ایشان برخلاف شیعه، حد اعلای امامت را همان ولایت سیاسی می دانند، حال آنکه به نظر شیعه، یکی از شؤون امام

۱. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲. توبه/۱۲ «فَقَاتِلُوا أُمَمَهُ الْكُفْرِ».

۳. انبیاء/۷۳ «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ».

۴. حجر/۷۹، «إِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ».

۵. هود/۱۷، و احقاف/۱۲، «مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً».

معصوم، ولایت سیاسی و امامت بر امت می‌باشد؛ چون شیعه امامت را امتداد رسالت می‌داند و ویژگی‌هایی که برای رسول معتبر بود، جانشین رسول نیز برخوردار از آن صفات، به‌ویژه عصمت می‌باشد. شیعه نصب امام را واجب علی الله و مسأله امامت را یک مسأله کلامی می‌داند

پس امامت دارای مراتب و شؤناتی است، از جمله مرجعیت دینی، انسان کامل، زعامت سیاسی که اهل سنت فقط امامت به معنای زعامت سیاسی را قبول دارند، اما در فرد و ویژگی‌های آن با شیعه اختلاف دارند.^۱

مبحث ششم: مقدمات و مقومات ولایت سیاسی نزد شیعه و اهل سنت

هم شیعه و هم اهل سنت بر ولایت سیاسی امام تأکید دارند و هر دو در این معنا از امامت اتفاق نظر دارند، اما در فرد و ویژگی‌های امام با یکدیگر اختلاف دارند. پس در اینجا لازم است تا نگاهی به رویکرد فریقین برای اثبات امر امامت داشته باشیم تا از این رهگذر، تفاوت مبانی آنها روشن گردد. ابتدا باید تعریف امامت (والی سیاسی) را بر مبنای شیعه و اهل سنت توضیح دهیم، زیرا بدون شناخت امام، ولایت او معنا ندارد.

گفتار اول: تعریف اصطلاحی امامت نزد علمای امامیه

۱- ریاست به نحو عموم بر امور دنیوی و اخروی برای شخصی از اشخاص به نیابت از پیغمبر.^۲ عده‌ای از علما در شرح این تعریف، قید شخص «الانسانی» را به جمله مورد نظر اضافه می‌کنند و می‌گویند با این قید، دو مطلب را به اثبات می‌رسانیم. نخست اینکه مراد از امام، کسی است که حتماً باید منصوب از جانب خدا باشد، و دیگر اینکه در هر عصری فقط باید یک نفر به عنوان امام باشد. همچنین به وسیله قید «عامه بودن»، ولایت نایب امام خارج می‌شود، زیرا که امام خود والی، نایب می‌باشد و نایب نیز مولی علیه امام است. نیز به سبب قید «ریاست عامه»، دیگر نیازی به قید اصالت نمی‌باشد، چون عامه بودن ولایت نایب را خارج می‌کند؛ زیرا نایب بر امام خود که تسلطی ندارد، بلکه او تحت ولایت ولی سیاسی جامعه، یعنی امام معصوم می‌باشد.

ایشان در ادامه می‌گویند باز هم این تعریف از امامت، بر نبوت نیز منطبق می‌باشد، پس باید قید دیگری را نیز بر آن بیفزاییم و آن قید عبارت است از: نیابت از پیامبر یا به واسطه بشر.^۳

۲- امامت، ریاست عامه بر امور دین و دنیا می‌باشد و در بعضی از تعاریف، «دار تکلیف» را نیز افزوده‌اند، چون امامت مربوط به دار تکلیف می‌باشد تا جامعه را به سعادت نهایی برساند، اما در آخرت دیگر تکلیف معنا ندارد.^۱

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۸۴۶

۲. حلی، حسن بن یوسف، الباب حادی عشر، ص ۱۱.

۳. فاضل مقداد، ابوالفتوح بن مخدوم حسینی، نافع يوم الحشر، ص ۴۰.

۳- امامت، ریاست عامه دینی می‌باشد که مشتمل بر ترغیب و تشویق همه مردم بر حفظ مصالح دینی و اخروی خود است و مردم را از هر چیزی که منجر به ضرر دنیوی و اخروی باشد، منع کند.^۲

۴- بعضی از محققان در تعریف امامت می‌گویند: ریاست عامه برای شخصی از مردم در امور دین و دنیا. ایشان در ادامه می‌گویند با قید ریاست عامه، ریاست قاضی خارج می‌شود؛ زیرا امام بر قاضی ولایت دارد، نه قاضی بر او. ثانیاً ریاست عامه برای شخصی از مردم، هم با امام عادل سازگار است و هم با امام جائز. و اضافه می‌کنند با قید «لشخص»، امامت دو نفر و بیشتر نیز خارج می‌گردد و با قید «ریاست بر امور دین و دنیا» خلافت جائز خارج می‌گردد. در بعضی دیگر از کتب، از ریاست عامه امام به عنوان اصالت یاد شده تا از نیابت، نواب و ولایت منصوب از جانب او جلوگیری شود، زیرا که نیابت ایشان به نحو اصالی نمی‌باشد.^۳

۵- بعضی از متکلمان در تعریف منصب امامت این گونه می‌گویند: «امام و والی جامعه کسی می‌باشد که ریاست عامه بر امور دین و دنیا داشته باشد و این ریاست او نیز باید به عنوان نیابت از نبی باشد.» با توجه به این تعریف نیز امامت همان امتداد رسالت می‌باشد.^۴

نکته: امامیه ولایت دیگران را مشروط می‌داند، اما ولایت امام معصوم را به صورت مطلق می‌داند و باید تمام اوامر و نواهی او را به صورت مطلق اطاعت کرد؛ چون ولایت او اذن الهی دارد و بر اساس ربوبیت تشریعی، انکار ولایت او مستلزم شرک در ناحیه تشریع می‌باشد. پس تعریف شیعه اخص از تعریف دیگران است؛ زیرا امامیه قائل به تبعیت بی‌قید و شرط از امام معصوم می‌باشد. وجه اطاعت مطلق نیز این است که امامت، امتداد نبوت، منصوب از جانب خدا و معصوم می‌باشد و در واقع چون معصوم است، منصوب از جانب خداست و امتداد نبوت است، پس باید همان گونه که اطاعت از پیامبر به عنوان یک والی سیاسی واجب بود، باید اطاعت از امام نیز به عنوان یک والی سیاسی واجب باشد.

گفتار دوم: تعریف امامت نزد متکلمان اهل سنت

۱- امامت وضع شده است برای خلافت پیغمبر در حراست دین و سیاست دنیا، و هر کس که قیام به امر امامت کند، بالاجماع امامت برای او محقق می‌باشد.^۵

۱. سید مرتضی، علی بن الحسین، *الشافی فی الامامة*، ج ۱، ص ۵؛ سید مرتضی، علی بن الحسین، *الوسائل*، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲. طوسی، محمد بن حسن، *قواعد العقائد*، ص ۸۴.

۳. بحرانی، ابن میثم، *النجاه فی القیامة فی تحقیق امر القیامة*، ص ۴۲؛ بحرانی، ابن میثم، *قواعد المرام فی علم الکلام*، ص ۱۷۴.

۴. مفید، محمد بن نعمان، *النکة الاعتقادية*، ص ۳۹.

۵. ماوردی، علی بن محمد، *الاحکام السلطانية*، ص ۱.

۲- امامت ریاست بر امور دین و دنیا است به عنوان خلیفه پیامبر. و احکام امامت در اصل مربوط به فروع دین است و هدف از وجود امام احیای دین و اقامه سنت و استیفای حقوق و عدالت است.^۱

۳- امامت ریاست عامه بر امور دین و دنیا است و این تعریف به سبب نبوت نقض می شود؛ زیرا نبوت نیز ریاست عامه بر دین و دنیا است و بهتر است که امامت را این گونه تعریف کرد: جانشینی رسول خدا در اقامه دین؛ به گونه ای که بر تمام امت واجب است که از او اطاعت کنند.

در شرح این تعریف، عده ای از متکلمان اهل سنت گفته اند: امامت ریاست عامه در امور دین و دنیا برای شخصی از اشخاص است. با قید عامه، ریاست قاضی و رئیس منصوب از جانب امام خارج می شود و با قید شخصی از اشخاص، زمانی که امام را به دلیل فسقش عزل کنند، امامت کل امت را خارج می کند.

شارح این تعریف از امامت را به سبب نبوت نقض می داند و می گوید: «بهتر این است که این گونه تعریف شود که جانشینی رسول، در اقامه دین و حفظ حوزه اسلام، و بر مردم تبعیت از او واجب می باشد.» و نصب امام را واجب شرعی می دانند، اما معتزله وجوب نصب امام را عقلی می دانند.^۲

۴- خلیفه پیغمبر در اقامه دین و حفظ نظام اسلامی؛ به گونه ای که پیروی از او بر تمام مسلمانان واجب است.^۳ البته عده ای از علمای امامیه اشکالاتی را به برخی از تعاریف اهل سنت گرفته اند و می گویند: این تعریف از امامت دارای مغالطه کنه و وجه می باشد؛ زیرا وجوب اطاعت از آثار وجودی امام می باشد و جزء تعریف امام قرار نمی گیرد. بنابراین در این تعریف بین تعریف امامت و آثار امامت خلط شده است و نویسنده آثار امامت را به عنوان تعریف در نظر گرفته و دچار مغالطه شده است.^۴ ایشان در ادامه می فرمایند: لازمه این تعریف، عصمت امام جامعه می باشد، چون اطاعت مطلق از امام، لازمه عصمت او است و اگر عصمت نداشته باشد، با اطاعت از او سازگاری ندارد، چنان که حتی عده ای از اهل سنت نیز در کتب تفسیری خود می گویند لازمه اطاعت مطلق از اولی الامر، عصمت ایشان می باشد.^۵

به نظر می رسد با توجه به تعاریف مختلفی که شیعه و اهل سنت از امامت ذکر کرده اند، می توان قدر جامعی را از آن انتزاع کرد که عبارت است از ریاست عامه بر امور دین و دنیا. پس ما این تعریف را به عنوان تعریف مختار در نظر می گیریم تا مورد اتفاق مشخص گردد.

۱. تفتازانی، سعدالدین، شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

۲. شریف جرجانی، میر سید شریف، شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

۳. مظفر، محمدحسن، دلائل الصدق، ج ۴، ص ۲۰۸، تعریف فضل بن روزبهان.

۴. میلانی، سید علی، جواهر الکلام فی معرفة الامام، ج ۱، ص ۲۰۲ اشکال به تعریف ایجی، ص ۲۸۸.

۵. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۱۵.

نکته: امامت نزد امامیه دارای مراتبی می‌باشد. یکی از آن مراتب، ریاست عامه بر امور دین و دنیا است و اگر این تعریف را برگزیدیم، به‌خاطر همراهی با مخالفان بوده و به این دلیل است که بحث پیش برود. اما در واقع امامیه برای امامت شئون گوناگونی قائل است، مانند مرجعیت دینی، انسان کامل، که همان مقام باطنی حاکم بر موجودات ممکن است و به سبب این معنا از امامت، ولایت تکوینی برای امام ثابت می‌شود. اما فعلاً بحث بر روی ولایت تشریعی است که یکی از شاخه‌های ولایت تشریعی، ریاست عامه بر امور دین و دنیا است.^۱

گفتار سوم: نصب امام از منظر اهل سنت

شیعه و اهل سنت، اصل ولایت سیاسی امام را قبول دارند، اما در روش‌های نصب امام و ویژگی‌ها و شرایط امام اختلاف نظر دارند و همین امر نیز منجر به اختلاف در فرد امام شده است. علمای اهل سنت نصب امام را مردمی می‌دانند و به‌خاطر همین، امامت را یک امر دنیوی می‌دانند. عده‌ای نیز بر این باور هستند که نصب امام بنا به دلایل نقلی بر امت واجب است.^۲

الف) دلایل انتخابی بودن نصب امام نزد اهل سنت (طرق نصب امام از منظر اهل سنت)

۱- از طریق نفی نص

متکلمان اهل سنت می‌گویند یکی از طرق نصب امام، داشتن نص از جانب پیامبر و خدا می‌باشد، در حالی که پیامبر نصی را درباره امامت ذکر نکرده‌اند و این عدم نص، دلیل بر این است که ایشان امر امامت را بر عهده مردم گذاشته‌اند و هم متکلمان معتزلی و هم اشعری در کتاب‌های کلامی خود بر این مطلب اعتراف کرده‌اند.^۳

نقد

ما دو قسم نص داریم: نصی که همراه با فعل نبی باشد؛ مانند حدیث مواخات و ازدواج امام علی A با دختر پیغمبر و ... این موارد دلالت بر افضلیت حضرت علی A بر تمام امت و اختصاص داشتن امامت به ایشان می‌نماید. و نصی بدون فعل پیامبر؛ مانند حدیث غدیر و حدیث منزلت. همه این موارد دلالت دارند بر اینکه پیامبر استدلال بر امامت امام علی A آورده‌اند. مثلاً در حدیث غدیر اقرار به ولایت امام علی A را در کنار اقرار به توحید و نبوت و ولایت خود قرار داده‌اند.

در ادامه باید گفت نص جلی آن نصی است که امامیه و اهل سنت نقل کرده‌اند، با این تفاوت که در نقل اهل سنت یا تحریف وجود دارد، و یا دلالت آن را انکار کرده‌اند و نص خفی، آن نصی است که علاوه بر

۱. خرازی، سید محسن، *بداية المعارف فی شرح عقائد الامامیه*، ج ۲، ص ۹؛ لاهیجی، فیاض، *گوهر مراد*، ص ۴۶۷.
۲. جرجانی، میر سید شریف، *شرح مواقف*، ج ۸، ص ۳۴۵؛ تفتازانی، سعدالدین، *شرح مقاصد*، ج ۵، ص ۲۳۵؛ قاضی، عبدالجبار، *الامامة فی ابواب التوحید و العدل*، ج ۲۰ امامت ۱، ص ۲۵۱.
۳. جرجانی، میر سید شریف، *شرح مواقف*، ج ۸، ص ۳۶۰-۳۵۵؛ غزالی، محمد، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، ص ۱۵۲؛ قاضی، عبدالجبار، *شرح اصول خمسہ*، ص ۵۱۸.

امامیه، مخالفان ما نیز نقل کرده‌اند و ما از طریق استدلال، امامت امام علی A را ثابت می‌نماییم. پس ما نص‌های جلی و خفی داریم و اهل سنت نیز از لحاظ سندی به پذیرش آنها اعتراف دارند، اما در دلالت و مدلول آن اشکال کرده‌اند که این بحث دیگری است؛ زیرا متکلمان امامیه در جای خود به آن اشکالات و اعتراضات پاسخ داده‌اند.^۱

باید پیامبر نص بر امامت داشته باشند؛ زیرا تکمیل دین و پاسداری آن بر عهده امام معصوم است. اگر پیامبر نص بر امامت نداشته باشد، اخلال به واجب پیش می‌آید؛ زیرا وجود امام لطف است و لطف نیز بر خدا به دلیل حکمتش واجب است. اگر قرار باشد پیامبر امامی را نصب نکند، در این صورت اخلال به واجب پیش می‌آید و اخلال به واجب نیز قبیح است، پس باید نصی از جانب رسول باشد.^۲

اهل سنت در کتب روایی خود احادیثی دارند مبنی بر اینکه برای هر پیامبری باید وصی باشد و وصی پیامبر، امام علی A است.^۳ و از طرف دیگر قائل هستند که برای پیامبر اسلام هیچ وصی و وارث و نصی بر این جانشینی وجود ندارد. بنابراین ایشان در کلام خود دچار تهافت شده‌اند؛ زیرا ما بر جانشینی حضرت علی A نص داریم و از کتاب‌های خود اهل سنت هم بر این مطلب استناد آورده‌ایم.

خطر روم و ایران و منافقان و همچنین اصرار حضرت رسول بر شرکت کردن صحابه، به‌خصوص خلفای سه‌گانه در سپاه اسامه، دلالت دارد بر اینکه ایشان به فکر وصی بودند و آن را تعیین کرده‌اند؛ زیرا چگونه ممکن است با این نگرانی که حضرت در آخرین لحظات عمر خود داشتند، باز هم امت را بدون رهبر رها کنند؟! چون ایشان می‌خواستند با فرستادن خلفای سه‌گانه به سپاه اسامه، فضای سیاسی مدینه را برای حکومت امام علی A آماده کنند تا بعد از وفات ایشان، کسی در امر امام دخالت نکند.^۴

آیا ممکن است پیامبری که مبین قرآن بوده‌اند، خود عامل به آیات آن نباشد؟ زیرا قرآن دستور به انجام فریضه وصیت دارد.^۵ حال چگونه ممکن است پیامبر خود به این آیه عمل نکرده و وصی را تعیین نکند؟! از طرفی خود پیامبر می‌فرمودند که وصیت، وظیفه هر مسلمانی است و باید وصیت هر مسلمانی در کنار او باشد؛ به گونه‌ای که در کتب روایی معتبر اهل سنت، حدیثی را از ابن عمر نقل می‌کند که می‌گوید: زمانی که این سخن را از پیامبر شنیدم، هیچ شبی را بدون وصیت نخوابیدم. حال پرسش از اهل سنت این است که آیا می‌توان

۱. سید مرتضی، علی بن حسین، *الشافی فی الامامة*، ج ۲، ص ۶۸.

۲. فاضل مقداد، ابوالفتوح بن مخدوم حسینی، *باب حادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر*، ص ۵۰.

۳. دمشقی، ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۴۲، ص ۲۹۲؛ طبری، محب الدین، *الریاض النضره فی مناقب عشره*، ج ۳، ص ۱۳۸؛ طبری، محب الدین، *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، ج ۱، ص ۷۷؛ عسقلانی، ابن حجر *فتح الباری*، ج ۸، ص ۱۵۰؛ لکل نبی وصی و وارث وان علیا وصی و وارثی.

۴. سبحانی، جعفر، *امامت و پیشوایی از نظر اسلام*، ص ۱۷۰.

۵. مائده/۱۰۶.

گفت عبدالله بن عمر بیشتر از پیامبر عامل به دین بوده؟ آیا می توان گفت که پیامبر به سخنانی که خود فرموده، عمل نکرده است؟ لازمه این حرف تناقض است؛ زیرا این نوع نسبت دادن عدم نص، با آیات قرآن منافات دارد، آنجا که می فرماید: چرا سخنی می گوید که خود به آن عمل نمی کنید؟^۱ و چرا مردم را به امور نیک دعوت می کنید و خود را فراموش می کنید؟^۲ حال این سخن که پیامبر و قرآن امر به وصیت کرده، اما پیامبر برخلاف گفته خود و کتاب خدا وصیت نکرده، اصلاً مناسب شأن آن بزرگوار نیست و ایشان مبرای از این صفات ناپسند می باشند. پس باید نصی وجود داشته باشد.^۳ با توجه به سیره عملی حضرت رسول^۹ و با توجه به نگرانی که حضرت دائماً نسبت به بعد از خود بر امت داشتند، محال است که ایشان نصی را در این باره ذکر نکرده باشند؛ زیرا ایشان درباره جزئی ترین امور زندگی، نص و حدیث دارند، اما آیا نسبت به امامت که جانشینی رسول است، ممکن است که نصی نداشته باشند؟

پرسش دیگر ما از اهل سنت این است که چرا خلفای ایشان احادیث پیامبر را سوزاندند و حتی ذکر حدیث را منع کردند؟ دلیل و فلسفه این کار آنان چه بود؟ پاسخ کاملاً واضح است! زیرا ایشان می خواستند با این عمل خود، ذکر و نام امام علی^A را از میان جامعه مسلمانان ببرند و موفق به این کار نیز شدند و حضرت را به مدت بیست و پنج سال خانه نشین کردند. هدف خلفای اهل سنت از این عمل، به دلیل حب ریاست و به دلیل کینه هایی که از امام داشتند، تحقیر امام بود. پس نص بر امامت بوده و هر چند که خلفای ایشان نقل حدیث را منع کردند، اما باز هم احادیث زیادی از طرق اهل سنت و شیعه نقل شده که مدعای امامیه را ثابت می کند. اهل سنت در نهایت می توانند اشکال دلالتی داشته باشند که آن نیز قابل جواب است و علمای امامیه به اشکالات ایشان در کتب خود پاسخ داده اند.

۲- اجماع صحابه

متکلمان اهل سنت می گویند: ما وجوب امام را بر عهده مردم می دانیم و دلیل ما بر این عمل نیز اجماع صحابه می باشد؛ زیرا نصب امام آن قدر مهم است که جایز نیست هیچ زمانی امت، بدون امام و خلیفه باشند. نیز ابوبکر در خطبه خود گفت که پیامبر از دنیا رفته و باید برای اقامه دین او کسی باشد تا آن را برپا کند، از این رو کسی با او مخالفت نکرد و این امر آن قدر مهم بود که مردم کفن و دفن رسول خدا را ترک کرده و برای تعیین و انتخاب امام به سقیفه بنی ساعده رفتند!^۴

۱. «یا ایها الذین آمنوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» صف/۲.

۲. «تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» بقره/۴۴.

۳. حسینی قزوینی، سید محمد، **چهل شبهه پیرامون امامت و خلافت**، ص ۱۲، جوادی آملی، عبدالله، **ادب فناء مقربان**، ج ۲، ص ۲۳۶.

۴. جرجانی، میر سید شریف، **شرح مواقف**، ج ۸، ص ۳۵۸؛ تفتازانی، سعدالدین، **شرح مقاصد**، ج ۵، ص ۲۶۳-۲۵۵؛ تفتازانی، سعدالدین، **شرح عقائد النسفیة**، ص ۹۷؛ آمدی، سیف الدین، **غایة المرام فی علم الکلام**، ص ۳۱۰؛ قاضی، عبد الجبار،

نقد

خطبه‌ای که متکلمان اهل سنت به آن استناد کرده‌اند، مجهول می‌باشد. این جمله که منقول از خلیفه اول می‌باشد، فقط در رد بر خلیفه دوم بود که وفات پیامبر را انکار می‌کرد. اگر نصب امام جزء فروع دین است، چرا اهمیت آن را بالاتر از دفن پیامبر می‌دانید؟^۱ اجماع در اینجا موضوعیت ندارد، چون به گواهی شواهد تاریخی، در سقیفه بنی‌ساعده تنها سه نفر از مهاجران و تعداد محدودی از انصار بوده‌اند و مهم‌ترین اصحاب رسول خدا که اهل بیت ایشان می‌باشد، در آنجا نبودند و به همین دلیل است که عده‌ای از علمای اهل سنت، امامت را به بیعت یک نفر نیز صحیح دانسته‌اند؛ زیرا امامت ابوبکر را به بیعت با عمر و سپس همراهانش منعقد شده می‌دانند.^۲ اجماعی که ایشان می‌گویند، فاقد حجیت است؛ زیرا معصوم در میان آنان حضور ندارد و یا به عبارت دیگر، کاشف از قول معصوم نمی‌باشد.^۳ اصلاً اجماع در اینجا تحقق ندارد؛ چون عده‌ای از صحابه، از جمله امام علی A در آن حضور نداشتند.^۴

المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ج ۲۰، ص ۲۵۹؛ ابن ابی الحدید، عبد الحمید، **شرح نهج البلاغه**، ج ۱، ص ۷؛ ماوردی ابوالحسن، **الاحکام السلطانیة**، ص ۴؛ جوینی، عبدالملک، **الإرشاد إلی قواطع الأدلة فی أول الاعتقاد**، ص ۱۶۹.

۱. میلانی، سید علی، **جواهر الکلام فی معرفة الامام**، ج ۲، ص ۱۰۲.

۲. قرطبی، محمد بن احمد، **جامع الاحکام**، ج ۱، ص ۲۷۰؛ جوینی، عبدالملک، **الإرشاد إلی قواطع الأدلة فی أول الاعتقاد**، ص ۱۶۹.

۳. طیب، عبدالحسین، **اطیب البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۴، ص ۲۰۸.

۴. نراقی، مهدی، **انیس الموحدین**، ص ۱۴۰.